فرزند شهید مدافع حرم فرامرز رضازاده در گفت‌وگو با «جوان» از روزگار جهاد و رزمندگی پدرش می‌گوید

پدرم شهید شد تا جان دهها نفر از همرزمانش را نجات بدهد

متأسفانه در خوزستان بین شهدا تبعیض قائل می‌شوند و ما از این تبعیض‌ها سخت دلشکسته‌ایم

■ احمد محمدتبریزی

شهید فرامرز رضازاده از رزمندگان و جانبازان دوران دفاع مقدس آذر ماه سال گذشته در سوریه به شهادت رسید. رضازاده از نیروهای متخصص و زبده در بحث تخریب و ادوات بود. او با رشادتی ستودنی با نجات ۲۰۰ نفر از نیروهای خودی از محاصره تروریست‌های تکفیری، جانش را در مسیر پاسداری از آرمان‌های جبهه مقاومت اسلامی از دست داد. این شهید بزرگوار از شهرستان باغملک از استان خوزستان عازم جبهه دفاع از حریم اسلام و اهل بیت شده بود. پسر شهید، مجتبی رضازاده در گفت‌وگو با «جوان» ضمن باز کردن سفره دلش از بی‌مهری و تبعیض‌ها، از ویژگی‌های برجسته اخلاقی و نظامی پدرش می‌گوید.

شهید رضازاده در دوران دفاع مقدس سابقه رزمندگی و افتخار پوشیدن لباس رزم را داشتند؟

بله، ایشان از سال ۶۲ وارد جبهه شد و تا پایان جنگ در جبهه‌ها حضور داشت. از عملیات خیبر به بعد در بیشتر عملیات‌ها حضور داشت و چندین بار هم مجروح شد. شیمیایی هم شده بود ولی هیچ‌گاه دنبال جانبازی‌اش نرفت. می‌گفت ما این مسائل برایمان مهم نبوده و نیست و برای این مسائل به جبهه نرفته‌ام که الان بخواهم دنبالش بروم. فقط تیری به پایش خورده بود و آن زمان دوستانش که در جریان جانبازی‌اش بودند و بعد مسئولیت گرفتند، گفتند ما که می‌دانیم رضازاده در کدام عملیات مجروح شده و ۱۰ درصد جانبازی برای پدرم زدند. پدرم می‌گفت من کاری به این ۱۰ درصد ندارم. از مسائل دنیوی بی‌نیاز و مسائل معنوی‌اش خیلی قوی و پررنگ بود.

بعد از پایان جنگ در سپاه ماندند؟

از سال ۶۲ تا ۶۵ به عنوان بسیجی در جبهه بود و از سال ۶۵ تا آخر پاسدار ماند. زمان جنگ رسته نظامی‌شان تخریب بود و تخصص بالایی هم در این کار داشت. بعد از جنگ سراغ ادوات رفت و یک دوره ادواتی در اصفهان دید و همراه چند تن از همرزمانشان به تیپ امام حسن مجتبی(ع) در بهبهان رفتند و بنیانگذار ادوات تیپ شدند. در شهرستان باغملک که نزدیک ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد فقط دو نفر در این دو رسته نظامی تخصص دارند که یکی از آنها پدرم بود. فقط این دو نفر در تخریب و ادوات تخصص داشتند. یکی از فرماندهان محوری زمان جنگ در شهرستان سخنرانی می‌کرد و می‌گفت ای کاش در باغملک چند رضازاده دیگر داشتیم تا نام باغملک برای همیشه در تاریخ ماندگار می‌شد.

بعد از جنگ درباره حضورشان و اتفاقاتی که شاهدشان بودند، با شما و دیگر اعضای خانواده صحبت می‌کردند؟

یکی از خصوصیات پدرم این بود که در این مورد هیچ صحبتی نمی‌کرد. فقط از گوشه و کنار می‌شنیدیم که می‌گفتند پدرتان زمان جنگ خیلی نیروی فعالی بود و رشادت‌های زیاد نشان داد. خودشان هیچ چیزی از آن دوران نمی‌گفتند. فقط می‌گفت ما برای اسلام جنگیدیم و در خاکریز و سنگرهایمان فقط بوی عشق و شهادت می‌آمد. در مورد معنویات جنگ صحبت می‌کرد اما کلامی در مورد کارهایشان نمی‌گفت. احساس می‌کرد اگر بخواهد از کارهایشان بگوید، حمل بر خودستایی شود.

ارادت خاصی نسبت به شهید خاصی از دوران دفاع مقدس داشتند؟

یک شهید سمت بروجرد بود که قبل از جنگ نامش آرش بود و وقتی به جبهه آمد، اسمش را حامد گذاشت. پدرم خیلی از این شهید صحبت می‌کرد.

اگر بخواهید شهید رضازاده را به عنوان یک پدر توصیف کنید، روی چه مسائلی بیشتر تأکید می‌کنید؟

بین ما و پدرمان همیشه حیای زیادی بود. همیشه حواسش به زبانش بود و حرف‌هایش سنجیده زده می‌شد. خودم از زمانی که دیگر ۱۵ سالم شد تا زمان اعزام پدرم به سوریه حیا می‌کردم در صورت پدرم نگاه کنم و حرف بزنم. یاد ندارم در این چند ساله ۱۰ ثانیه در صورت پدرم نگاه کرده باشم. پدرمان معمولاً می‌خواست چیزی را که باور خودش بود به ما تزریق کند. بر پایبندی به اسلام، تشیع و ولایت تحت هر شرایطی تأکید داشت. روی عقیده و باورهایش سفت و سخت می‌ایستاد. سعی داشت این موارد را هم به ما منتقل کند.

در مسائل اعتقادی عادت به انجام کار خاصی داشتند؟

روی مراسم اباعبدالله(ع) خیلی حساس بود. می‌گفت محرم و عاشورا باید مراسم سینه‌زنی برای سیدالشهدا باشد؛ حالا چه آدم در خانه‌اش پای تلویزیون سینه بزند چه در مسجد باشد. روی عزاداری در مساجد تا خیابان خیلی تأکید داشت. اینکه به خاطر ظاهر عزاداری نکنیم و از این طریق به خدا نزدیک شویم برایش مهم بود. به مراسم شب احیا هم خیلی علاقه داشت، پیگیری می‌کرد و انجام می‌داد. همه مراسم‌های معنوی و مذهبی را انجام می‌داد.

ماجرای اعزام و رفتن‌شان به سوریه از چه زمانی آغاز شد؟

نزدیک یک سال بود حرف رفتنشان بود. چند بار قرار شده بود به سوریه بروند که هر بار لغو شده بود. یک روز پدرم به شهید علیخانی زنگ می‌زند و می‌گوید من دیگر سوریه نمی‌آیم. شهید علیخانی دلیلش را می‌پرسد و پدرم توضیح می‌دهد مردم حرف‌هایی می‌زنند که جگر آدم را می‌سوزانند؛ می‌گویند رزمندگان به خاطر پول به سوریه می‌روند و شما که می‌دانید من هیچ چشمی به مال دنیا ندارم و دیگر به سوریه نمی‌روم. چند روزی گذشت و نرفت. بعد از مدتی دوباره گفت می‌خواهم بروم. وقتی به ایشان گفتیم مگر نمی‌خواستید نروید؟ پاسخ داد که من آخرتم را به خاطر حرف‌های مردم نمی‌فروشم. می‌گفت الان ۵۰ سالم است و یک بار نگفتم مردم در زمینه‌های اعتقادی چه می‌گویند و همیشه چیزی که پیغمبر فرموده، اهل بیت انجام داده و مراجع دستور داده‌اند را انجام داده‌ام و حالا بیایم بگویم برای حرف مردم این کار را نمی‌کنم.

در آخر چه تاریخی اعزام شدند؟

۲۴ آبان ۹۴ گفتند فردا اعزام است. ۳۵ روز آنجا بود و زمانی که تیپ می‌خواست برگردد و یک روز قبل از شهادت به ما زنگ زد و گفت ما به عقب برگشته‌ایم و ظرف چند روز آینده به خوزستان می‌آییم. اما عملیاتی پیش می‌آید و پدرم همراه چند نفر دیگر به صورت داوطلب جلو می‌روند و ۲۰۰ نفر را از محاصره نجات می‌دهند که یک موشک حرارتی بهشان برخورد می‌کند و فردایش خبر شهادت را به ما می‌دهند. در اولین اعزامشان همراه شهید محمدرضا علیخانی شهید شدند. آنقدر از رشادت‌های این دو شهید صحبت می‌شود که مردم منطقه و شهرستان باغملک دو لقب معنوی به هر دو شهید داده‌اند. به پدرم می‌گویند سردار شجاعت و به شهید علیخانی لقب سردار مقاومت داده‌اند. با اینکه درجه هر دو شهید سردار نبود. در منطقه ما خیلی دنبال این هستند که این دو شهید را در تاریخ ماندگار کنند. متأسفانه در خوزستان خیلی بین شهدا تبعیض قائل می‌شوند. هر کسی که آشنا دارد دنبال کارهایش می‌رود و تبعیض‌های زیادی وجود دارد و ما سخت از این تبعیض‌ها دلشکسته‌ایم. یک بار در مشهد سخنرانی می‌کردم و گفتم وامصیبتا از این همه تبعیض. بعد از صحبت‌هایم خانواده دیگر شهدا جلو آمدند و گفتند حرف دل ما را زدید و این تبعیض بین همه است. انگار فقط چند پدر و مادر فرزند از دست داده‌اند، انگار فقط چند فرزند پدرشان شهید شده و انگار فقط چند همسر که همیشه در رسانه‌های مختلف هستند شوهرانشان را از دست داده‌اند. از شهدایی که این همه کار کرده‌اند هیچ حرفی زده نمی‌شود. بین شهدا تبعیض قائل می‌شوند و این درست نیست. الان در خیال شما اگر بگویند یک پهلوان ایرانی نام ببر شما نام رستم را می‌برید ولی ما خودمان رستم و زال‌هایی داریم که پیرو علی‌بن‌ابیطالب(ع) بودند و باید برای مردم و آیندگان الگو شوند. اگر این حرف‌ها گفته شود آیندگان به جای رستم نام شهید رضازاده و علیخانی را می‌برند. متأسفانه نمی‌دانیم کجا باید این حرف‌ها را گفت. اگر تمام دنیا در خانه‌مان جمع شوند جای یک دقیقه بودن پدرمان را نمی‌گیرد. همسر یکی از شهدا در یادواره‌ای در مشهد حرف قشنگی می‌زد و با شوهرش شروع به صحبت کرد و می‌گفت کجایی ببینی به ما پولی که نداده‌اند، هیچ! تهمت پول دادن هم می‌زنند. به ما پول که نداده‌اند دیگر سری هم به ما نمی‌زنند. ما ساکن رامهرمز هستیم و تشییع جنازه پدرم در باغملک انجام شد. آن زمان مسئولان در رامهرمز اصرار داشتند شهید همینجا دفن شود که ما قبول نکردیم. حالا چون این اتفاق نیفتاده یک بنر در سطح شهرستان رامهرمز از پدرم نمی‌بینید. به قول سرهنگ حاجتی معاون سپاه ولیعصر خوزستان شهید رضازاده و علیخانی دکترای شجاعت داشتند و کارهایشان در تاریخ جنگ سوریه بی‌نظیر بود.

شهید رضازاده در دوران دفاع مقدس

شما و مادرتان مخالفتی با رفتن‌شان نداشتید؟

پدر تمام ستون زندگی آدم است و وقتی قرار می‌شود جای خطرناکی برود مقاومت و ترس‌هایی به وجود می‌آید. ای کاش فیلمی از شور و شوق پدرم قبل از رفتن می‌گرفتم. خواهرم قبل از رفتن‌شان خواب دیده بود پدرم شهید می‌شود. مادرم به ایشان می‌گفت دخترمان چنین خوابی دیده و اگر امکان دارد، نرو که ایشان در جواب گفته بود ان‌شاءالله خوابشان درست باشد. افرادی مثل پدرم کسانی بودند که هنوز در زمان جنگ مانده بودند. اگر صحنه‌هایی از جنگ می‌دید پدرم سر تکان می‌داد و می‌گفت دوست دارم به آن دوران برگردم. عاشق دوره‌ای بود که همه با هم برادر بودند و ملاک رتبه، درجه، پست و مقام نبود.

اطلاع دارید شهادتشان به چه صورتی اتفاق افتاد؟

از همرزمان پدرم تعریف می‌کردند حدود ۲۰۰ نفر در محاصره گیر کرده بودند. پدر من، شهید علیخانی و چند نفر دیگر صدای رزمندگان را در بیسیم می‌شنوند و به منطقه‌ای که افراد در محاصره بودند، می‌روند. پدرم و شهید علیخانی سر تپه‌ای که به منطقه اشراف داشت، می‌روند و شروع به شلیک می‌کنند. بالای تپه می‌روند و شلیک می‌کنند و صدای الله‌اکبر رزمندگان بلند می‌شود. همه حواسشان سمت پدرم و شهید علیخانی می‌رود و محاصره شکسته می‌شود. محاصره می‌شکند و تمام نیروها به عقب برمی‌گردند. در آخر موشکی می‌آید و شهید رضازاده و علیخانی را به شهادت می‌رساند. به گفته دوستانشان موشک در ۲۰ سانتی‌متری شهید رضازاده اصابت می‌کند. برخی دوستان دیگر هم می‌گویند موشک به کمر پدرم می‌خورد. می‌گویند این موشک‌ها را برای زدن تانک ساخته بودند ولی با این موشک به انسان شلیک کرده بودند. انگار نیروهای النصره در بیسیم‌هایشان می‌گفتند شخص را بزنید و کاری به قبضه نداشته باشید. پدرم ۲۹ آذر ۹۴ شهید می‌شود و پنجم دی مراسم خاکسپاری‌شان بود. وقتی گفتند با موشک شهید شدند، حسین‌وار به شهادت رسیدند. حتی ما نتوانستیم پیکرشان را ببینیم. پیکرشان متلاشی شده بود...

پدرتان وصیتنامه‌شان را نوشته بودند؟

دفترچه‌ای از زمان جنگ داشتند که بعد از شهادت این دفترچه را پیدا کردم. دعاهایی در آن نوشته بود که برای ۲۰ سالگی‌شان بود. سال ۱۳۶۶ دفترچه را نوشته بود و برایم جالب است یک جوان چقدر عارفانه فکر می‌کرده است. یکی از صحبت‌هایش این بود که خدایا بالاتر از هر نیکی، نیکی دیگری هست، تنها نیکی که بالاتر از آن نیکی دیگری نیست، شهادت است. این صحبت پیامبر را در قالب آرزو برای خودش بیان کرده بود. ادامه داده بود خداوندا شهادت در راهت را نصیبم کن. یا نوشته بود الهی این حقیر را از سه آفت نگه‌دار: وسوسه‌های شیطانی، خواهش‌های نفسانی و غرور نادانی. گناهانی را از زبان نوشته بود که وقتی دقت کردم و خواندم، فهمیدم همه گناهان زبانی را که نوشته بود خودش انجام نمی‌داد. این موارد باورشان شده و در وجودشان بود و روی خودشان کار کرده بودند که هر حرفی را نزنند و هر کاری را نکنند. مطمئن باشید جوانان آن دوره و زمانه هیچگاه در تاریخ ایران تکرار نمی‌شوند.

وادی کتاب

نگاهی به کتاب «خاکریزهای آبی»

خاطرات شفاهی ابراهیم اژدر رستمی

از رزم کنار چمران تا اشک برای قطعنامه

■ آرمان شریف

خوشبختانه رفته رفته لزوم توجه به نشر خاطرات رزمندگان دوران دفاع مقدس بیشتر احساس می‌شود و هر چند وقت یک بار کتابی در قالب خاطره‌نگاری یا تاریخ شفاهی منتشر می‌شود و جنگ را از زوایای تازه‌ای مورد بررسی قرار می‌دهد. بیان و گفته شدن تاریخ دفاع مقدس هم در زمان حال و هم در آینده کمک بسیار زیادی به فهم این مقطع مهم تاریخی می‌کند. مکتوب کردن خاطرات رزمندگان که از نزدیک و به طور مستقیم و بدون واسطه با فرماندهان و شهدا ارتباط داشتند و حوادث و اتفاقات رخ داده در مناطق عملیاتی را مشاهده می‌کردند در کنار جذابیت و ارزش تاریخی‌اش، فرهنگ ناب درون جبهه‌ها را برای خوانندگانش بازگو می‌کند؛ خوانندگانی که با مرور زمان شاید قدرت درک آن دوره زمانی را نداشته باشند و یکی از راه‌های ارتباطی‌شان همین کتاب‌های خاطره‌نگاری و تاریخ شفاهی باشد.

ابراهیم اژدر رستمی یکی از رزمندگانی است که خاطراتش را در قالب تاریخ شفاهی در کتابی با نام «خاکریزهای آبی» به چاپ رسانده است. این سرهنگ بازنشسته سپاه در عملیات‌های بزرگ و مهمی مثل رمضان، محرم، خیبر، والفجر ۸ و کربلای ۵ حضور داشته و همین موضوع، ارزش کار را بسیار بالا می‌برد. کتاب به سبک و سیاق کتاب‌های تاریخ شفاهی به صورت پرسش و پاسخ منتشر شده و مصاحبه‌شونده سعی کرده به صورت کافی و مبسوط پاسخگوی سؤالات باشد.

اژدر رستمی متولد ۱۳۳۶ در شهرستان خدابنده زنجان است که یک سال قبل از شروع رسمی جنگ به عضویت سپاه درمی‌آید. هرچند اژدر رستمی سابقه حضور در کردستان و مقابله با ضدانقلاب را دارد ولی بخش اصلی و مهم کتابش به روایت‌های او از حضورش در مناطق عملیاتی دفاع مقدس برمی‌گردد. البته همراهی با دکتر چمران و بیان خاطراتی از نحوه جنگیدن و تعامل ایشان با نیروهایشان، یکی از بخش‌های مهم کتاب است که نباید به سادگی از کنارش عبور کرد.

شاید جذاب‌ترین بخش‌های کتاب برای خواننده علاقه‌مند به تاریخ دفاع مقدس به مرور عملیات‌های بزرگ‌مان در جنگ برگردد. عملیات‌هایی مثل رمضان هنوز حرف‌های زیادی در دل‌شان نهفته دارند که باید از طریق رزمندگان حاضر در این عملیات بیان شود. هر چند اژدر رستمی خیلی مختصر و با گفتن حرف‌های کلی و بدون در اختیار گذاشتن جزئیات، از این عملیات مهم عبور می‌کند و اطلاعات مناسبی در اختیار خواننده‌اش نمی‌گذارد.

روندی که راوی برای عملیات‌های بعدی آن را جبران می‌کند و در عملیات‌های دیگر مثل محرم با شرح جزئیات اطلاعات خوبی را به خواننده کتابش می‌دهد. ماجرای مسموم شدن رزمندگان توسط منافقین در منطقه عملیاتی یا نحوه شناسایی منطقه عملیات نکات خوبی را دربرمی‌گیرد.

در عملیات خیبر هم راوی نسبت به بزرگی عملیات، از گفتن برخی مسائل صرف‌نظر کرده و با ماندن در کلیات، خیلی زود از یکی از مهم‌ترین عملیات‌های ایران در دفاع مقدس عبور می‌کند. عملیات کربلای ۴ هم یکی از عملیات‌های پر رمز و راز زمان جنگ بود که پس از گذشت سه دهه از اجرایش، هنوز حرف و حدیث‌های زیادی پیرامونش وجود دارد. اژدر رستمی سعی کرده با پرداختن به این عملیات به بخشی از این سؤالات پاسخ دهد: «معمولاً بچه‌های بسیجی خوب بلدند عمل کنند، ولی عقب‌نشینی رو اصلاً بلد نیستند و دوست هم ندارند که عقب‌نشینی کنند، بنابراین وقتی به یه بسیجی بگی داریم می‌کشیم عقب، دیگه واویلاست». (ص ۲۲۵)

یکی از نکات مثبت کتاب بیان حقایق تاریخی بدون پنهانکاری است. برای نمونه در بخشی از کتاب به ماجرای درگیری و اختلاف‌نظر بین نیروهای سپاه برمی‌گردد و راوی سعی می‌کند خواننده را تا جایی که جا دارد در جریان مسائل بگذارد.

راوی با پشت سرگذاشتن عملیات‌های مختلف، گذری هم بر زمان پذیرش قطعنامه و پس از آن می‌کند که بیان حس و حال او به عنوان یک رزمنده باسابقه بیانگر حس و حال مردم پس از پذیرش قطعنامه است: «پیام امام باعث شد که آرامش پیدا کنیم. همه گفتند که امام هر چی دستور بده، ما باید همون کار رو بکنیم. خیلی گریه می‌کردیم، ولی به خودمون می‌گفتیم که خدایا راضی هستیم به رضای تو. چاره‌ای هم غیر از اون نداشتیم.»

اژدر رستمی به عنوان راوی کتاب، تا حال حاضر و ماجرای ماکو در سال ۱۳۸۶ هم می‌آید تا فقط محدود به یک مقطع تاریخی خاص نماند. شاید این دوره مثل زمان جنگ، جذابیت لازم را نداشته باشد ولی برای خواندن و در جریان قرار دادن خواننده خوب است. بخش پایانی هم بیان مختصری از دوران بازنشستگی عکس‌ها و سندهایی از زمان جنگ را منتشر کرده است.

«خاکریزهای آبی» را می‌توان تجربه موفقی از خاطرات یکی از رزمندگان دفاع مقدس دانست که سعی کرده در حدود ۳۵۰ صفحه حرف‌هایش را به خوانندگان انتقال دهد. قطعاً ارزش کتاب‌های اینچنینی در آینده خیلی بیشتر و بهتر درک خواهد شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۴۵

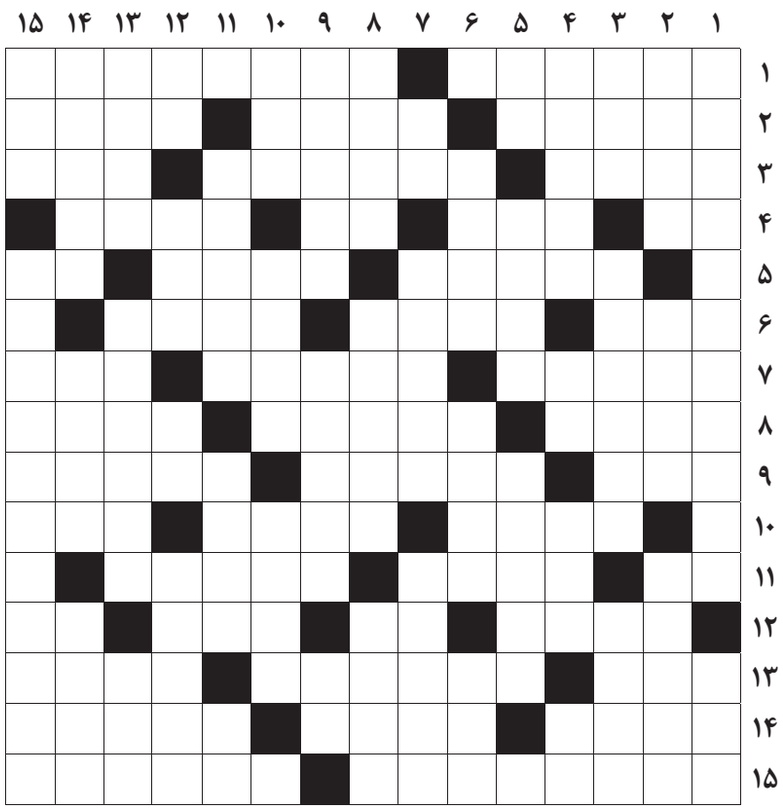

از راست به چپ

■ ۱- رود تهران- توقف سنج ■ ۲- استراحت- شهر زعفران- زیانبار است و می‌بافند ■ ۳- حرکات نرم ورزشی- رمان سیمین دانشور- بهشت شداد ■ ۴- یک و یک- حرکت غیر ارادی انقباضی ماهیچه- بخار دهان- آژانس جهانی مبارزه با دوپینگ ■ ۵- طبقات دوزخ- کمیاب- ضمیر مخاطب ■ ۶- چاق و فربه- پایتخت غنا- تغار گلی ■ ۷- آوابر فرهنگستان- از شرکت‌های بزرگ نفتی- پارچه راهراه ■ ۸- پول اروپایی- محل احرام بستن حجاج- گرویی ■ ۹- فراموشی- آبگیر- بومیان پرو و بولیوی که تمدنشان معروف است ■ ۱۰- ایمان قلبی- دشت بلند- آماس ■ ۱۱- عدد رمزی- نوعی الکتریسیته- نویسنده رمان بابالنگ دراز ■ ۱۲- پایتختی در غرب آسیا- لخت- برابر- مرغ می‌رود ■ ۱۳- نرم افزار رایت لوح فشرده- استوار دوم- بهای پاکت نامه ■ ۱۴- سهم و نصیب- پشت سر هم- کودن ■ ۱۵- شاهکار ویکتور هوگو- درخشان

از بالا به پایین

■ ۱- خالق خوشه‌های خشم- راه زیرزمینی ■ ۲- سوره سبحان- مهاجم سابق پرسپولیس و تیم ملی- برای اولین بار در سال ۱۳۱۹ امتیاز نفت را از دولت ایران گرفت ■ ۳- جایزه ورزشی- بسیار زیبا- با ایمان ■ ۴- واحد زمین لرزه- رود چین- خمیازه- درون چیزی ■ ۵- غوزه پنبه- آحاد اعداد- قادر ■ ۶- سکه‌زن- پول آلمان قبل از اتحاد پولی اروپا- گستاخ و بی باک ■ ۷- پرنده مظهر وقار- قرآن را با قرائت درست تلاوت کردن- شاعر شیلیایی ■ ۸- شهری در استان کرمانشاه- سازمان امور حج و زیارت- دینداری ■ ۹- ضمیر اشاره احترام‌آمیز- پرده نقاشی- حرف تنفر ■ ۱۰- خودروی فرانسوی- ابزار- ماه پاییزی ■ ۱۱- قلب یک مرکز تلویزیونی- سومین شاه خوارزمشاهی- کجاست ■ ۱۲- دوستی- یقه تیز- همسایه تهران- از اقوام وحشی ■ ۱۳- مقصود و هدف- سوغات نادرشاه از هندوستان- درس خوانده ■ ۱۴- کتاب عهد عتیق- زشت‌تر- پیشانی ■ ۱۵- بر خلاف میل باطنی- پزشک انگلیسی که ثابت کرد قلب کارش تنظیم گردش خون است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۴					۸	
۷					۵		۱	
		۹			۶		۳	
۳	۶		۵			۹		
			۴		۱	۲		
	۵		۲					
				۳	۹			
۸								۷
		۳	۶					۴

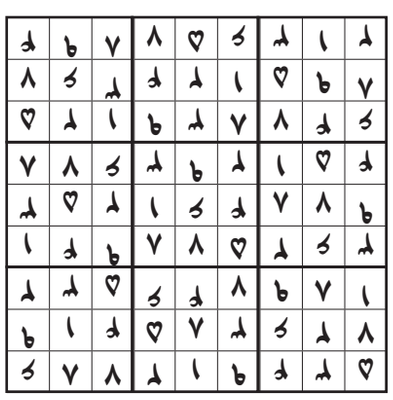

جدول کلمات متقاطع
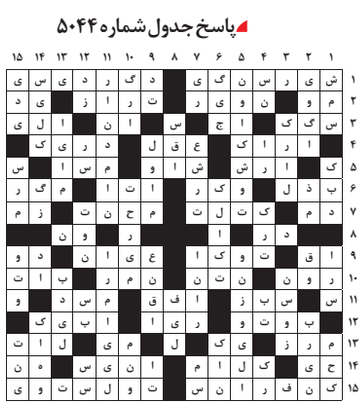
پاسخ جدول شماره ۵۰۴۴